

دلالت: از سوسور تا دریدا¹

فرزان سجودی

دانشگاه هنر

1- مقدمه

از نظریه‌ی نامگذاری افلاطون گرفته تا مباحثی که سوسور در مورد نشانه‌ی زبانی و دلالت مطرح می‌کند و تحولاتی که پس‌اساخت‌گرایی نام گرفته است و دیدگاه‌های دریدا آنها را نمایندگی می‌کند همه معرف مسئله‌ای اساسی است: مسئله‌ی رابطه‌ی بین زبان و جهان و یا بهتر بگوییم زبان و شناخت جهان؛ و پاسخ‌های داده شده جملگی کوشش‌هایی بوده است برای تبیین آن که چطور زبان که یک نظام بازنمودی است امکان ارتباط بین انسان‌ها درباره‌ی جهان و رویدادهای آن را فراهم می‌کند، بار دلالتی خود را از کجا به دست می‌آورد و چگونه چیزی [یعنی نشانه‌ای] به چیزی دیگر [به مفهوم عام کلمه، که شامل احساس، عواطف، خیال و مشابه آن نیز می‌شود] دلالت می‌کند و مخاطب یا دریافت کننده متوجه واقعیت دلالت می‌شود حتی اگر به مدلولی قطعی دست نیابد. در این مقاله کوشش شده است

1- برای ارجاع به این مقاله به شکل زیر عمل کنید:

سجودی، فرزان. (1386)، "دلالت از سوسور تا دریدا" در مقالات هم‌اندیشی‌های بارت و

دریدا، به کوشش امیرعلی نجومیان، تهران، فرهنگستان هنر، صص 195-212

شرحی از دیدگاه‌های سوسور درباره‌ی دلالت، نظرات پیرس و سرانجام تحول این دیدگاه‌ها در پسا ساختگرایی، بخصوص در نظرات دریدا ارائه شود، شاید تا حدی به روشنگری بخشی از تحولات نظری معاصر در حوزه‌ی مفاهیم بنیادی نشانه‌شناسی از جمله نشانه، دال، مدلول و دلالت بیانجامد.

2- سوسور: نشانه‌شناسی ساختگرا

درمورد سوسور و دیدگاه‌های او درباره‌ی نشانه و دلالت امروز دیگر به فارسی نیز مطالب بسیاری وجود دارد و در اینجا قصد تکرار آن مطالب را ندارم؛ ولی وقتی بررسی تطبیقی دیدگاه سوسور و دریدا مطرح می‌شود طرح برخی از آن مطالب با تکیه بر برخی جنبه‌های نظریه‌ی نشانه‌شناسی ساختگرایی سوسوری، به نظر ضروری می‌رسد.

نخست باید این نکته را متذکر شوم که به نظر می‌رسد برخلاف نظر برخی نویسندگان معاصر زبان‌شناسی سوسوری [و در نتیجه نشانه‌شناسی‌ای که در سر می‌پروراند و مبانی بنیادی آن را معرفی کرده است] نه زبان‌شناسی [و همچنین نشانه‌شناسی] نشانه‌بنیاد، بلکه زبان‌شناسی [نشانه‌شناسی] نظام بنیاد است. این نکته‌ی مهمی است که بی‌توجهی به آن می‌تواند چنین مبحثی را در مسیری کاملاً متفاوت پیش ببرد. برای نمونه اجازه بدهید نگاهی بیندازیم به دیدگاه‌های یکی از نویسندگانی که نظریه‌ی سوسور را زبان‌شناسی نشانه‌بنیاد (sign oriented) معرفی می‌کند. یشایی توین (Yishai Tobin) در کتاب نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی (1990) بخشی را به طرح موضوع رویکرد نشانه‌بنیاد اختصاص داده است (صص 13-19). او در ابتدای این بحث می‌نویسد "این کتاب می‌کوشد

شرایط شناخت بهتر دو سوسور و نشانه‌ی زبانی را برای آن زبان‌شناسان و دانشجویانی فراهم کند که شاید طبیعتاً و بی‌هیچ تردیدی گمان کنند «زبان مجموعه‌ای از جمله‌ها، یا «پاره‌گفتارها»، یا «کنش‌های گفتاری» است؛ تعاریفی که مفهوم سوسوری نشانه‌ی زبانی در حکم واحد بنیادی یا تنها واحد تحلیلی زبانی را نادیده گرفته یا به کلی کنار گذاشته اند" (ص 13) [تاکید از من است]. و در چند پاراگراف بعد می‌نویسند "در هر حال، وجه مشترک همه‌ی آنانی که [...] اعم از دستوریان گفتاری و کاربردشناسان زبان [...] که یا سوسور را نادیده می‌گیرند و یا او را رد می‌کنند این است که نشانه‌ی زبانی را نادیده می‌گیرند و توجه خود را بر «جمله»، «پاره‌گفتار» یا «کنش گفتاری» معطوف می‌کنند و این موارد را واحد اصلی تحلیل‌های خود قرار می‌دهند" (ص 14) [تاکیدها از من است]. این در حالی است که سوسور تأکید می‌کند که "... اشتباه بزرگی است اگر نشانه را صرفاً ترکیبی از صدایی بخصوص با مفهومی بخصوص بدانیم. اگر نشانه را فقط حاصل این ترکیب بدانیم آن را منفرد تلقی کرده‌ایم و از نظامی که به آن تعلق دارد جدایش کرده‌ایم. یعنی به عبارتی پذیرفته‌ایم که می‌توان از نشانه‌های منفرد شروع کرد و نظام را با کنار هم قرار دادن آن نشانه‌ها ساخت. در حالی که برعکس، نظام به مثابه‌ی یک کل همگن و واحد نقطه‌ی آغاز است، و از آن‌جاست که می‌توان از طریق روندی تحلیلی اجزاء و عناصر سازنده‌اش را شناخت (سوسور 1983: 112؛ 163 ترجمه‌ی فارسی) [تاکیدها از من است]. مشاهده می‌شود که برای سوسور نشانه‌ی منفرد معنی ندارد، اصل و نقطه‌ی آغاز نظام است، نشانه بیرون از نظام هیچ نیست، حیات نشانه وابسته به حیات نظامی است که به آن ارزش می‌بخشد، و نشانه

فقط مفهومی تحلیلی است. توجه به این که زبان‌شناسی [و همچنین نشانه‌شناسی] سوسوری نظام بنیاد است و نه نشانه بنیاد، در بررسی مفاهیم دلالت و ارزش در مکتب فکری سوسور از اهمیت به سزایی برخوردار است.

حال اجازه بدهید دو مفهوم مهم را در نظریه‌ی سوسور معرفی کنیم: نخست مفهوم **دالت** و دوم مفهوم **ارزش**. تصور هیچ از این دو مفهوم بدون عنایت به دیگری ممکن نیست. دالت رابطه‌ای ایجابی است که بین دال و مدلول برقرار است. می‌دانیم که سوسور نشانه‌ی زبانی را متشکل از یک دال (تصور صوتی) و یک مدلول (تصور مفهومی) می‌داند و رابطه‌ی بین این دو را که به نشانه هستی و انسجام می‌بخشد دالت می‌نامد. وقتی از دالت سخن گفته می‌شود مقصود رابطه‌ی بین دال و مدلول است که ایجابی است. سوسور می‌نویسد "اگرچه معنی [مدلول] و صورت [دال] هر یک به طور جداگانه صرفاً افتراقی و منفی [سلبی] اند، [یعنی دال‌ها نسبت به هم و مدلول‌ها نسبت به هم رابطه‌ی افتراقی [یا تمایزی] دارند] ترکیب آنها رویدادی مثبت [ایجابی] خواهد بود (سوسور 1378: 173؛ درون قلاب‌ها را من اضافه کرده‌ام). از طرف دیگر مفهوم ارزش وابسته به رابطه‌ی یک نشانه (که مفهومی ترکیبی است از دال و مدلول) با نشانه‌های دیگر است؛ به عبارت دیگر هر نشانه ارزش خود را از جایگاه خود در درون نظام به دست می‌آورد. "مفاهیم ... به گونه‌ای اثباتی و ایجابی و به موجب محتوایشان تعریف نمی‌شوند، بلکه به گونه‌ای سلبی و از طریق تقابل با دیگر اجزا همان نظام ارزش می‌یابند. آن چه مشخص کننده‌ی هر نشانه است، به بیان دقیق، بودن آن چیزی است که نشانه‌های دیگر نیستند" (سوسور 1983: 115؛ فارسی 168). به این ترتیب با دو رابطه در نظام زبان روبرو هستیم یکی رابطه‌ای ایجابی که درون نشانه، بین دال و مدلول برقرار

است و دیگری رابطه‌ای سلبی که بین نشانه‌ها و در درون نظام عمل می‌کند؛ رابطه‌ی اول را اصطلاحاً دلالت نامیده‌اند و رابطه‌ی دوم، رابطه‌ی افتراقی مولد ارزش نشانه است. اما توجه به این نکته بسیار مهم است که شرط وقوع دلالت یعنی وجه ایجابی، نخست یافتن ارزش به واسطه‌ی وجه سلبی است (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به سجودی 1382: 22-29).

حال به نظر می‌رسد مفهوم دلالت در نظام فکری سوسور کم و بیش روشن شده باشد. دلالت رابطه‌ای ایجابی است که بین دال و مدلول برقرار است در حالی که ارزش وابسته به رابطه‌ی سلبی و افتراقی بین نشانه‌ها با یکدیگر در کلیت نظام است و از آنجا که گفتیم نظام اولی است و نشانه مفهومی تحلیلی است، پس نظام زبان بر اساس رابطه‌ی افتراقی بین نشانه‌ها به آنها معنی می‌دهد. از طرف دیگر واقعیت این است که به اعتقاد سوسور مفاهیم دال و مدلول نیز صرفاً مفهیمی تحلیلی‌اند و به هیچ وجه نمی‌توان نشانه را جز در کلیت آن متصور شد. "نشانه‌ی زبانی جوهری [هستی‌ای] ذهنی با دو رویه است. . . این دو عنصر کاملاً به هم پیوسته‌اند و یکی دیگری را به یاد می‌آورد" (سوسور 1378: 97). او دو روی نشانه را همچون دو روی یک کاغذ می‌داند. هرگز نمی‌توان یک برگ کاغذ را با یک رو متصور شد. پس سرانجام نشانه‌ی زبانی، وقتی تحقق عینی پیدا می‌کند، صوتی است (یا کلمه‌ی نوشته شده‌ای است) که ظاهراً عینیت یافته‌ی تصور صوتی (مدلول) است اما برای آن که نشانه باشد باید مدلول یا مفهوم منتسب به آن صورت را در دل خود داشته باشد در غیر این صورت صوت از نوع صوت غیر دلالتگر خواهد بود. یادآور می‌شوم که در نظریه‌ی سوسور نشانه و همچنین دو وجه آن، دال و مدلول، مفهیمی انتزاعی‌اند که در یک نظام انتزاعی یعنی لانگ (نظام زبان) و در تقابل با دیگر

نشانه‌ها وجود دارند و نظام زبان انتزاعی، اجتماعی و پیشینی است. "زبان در جوهر خود به هیچ وجه آوایی نیست، بلکه اثیری و انتزاعی است و نه از طریق جوهر مادیش بلکه تنها به خاطر تفاوت‌هایی ساخته شده است که تصور صوتی آن را از بقیه‌ی تصورهای صوتی جدا می‌کند (سوسور 1378: 171). حال دو سؤال پیش می‌آید؛ یکم این که مدلول تصور مفهومی است و رویه‌ی جدایی ناپذیر از دال است و بخشی از نشانه‌ی زبانی به واقع یعنی چه؛ مدلول در واقع چیست؟ و دوم آنکه در الگوی سوسوری رابطه‌ی بین زبان و جهان چگونه است؟

در پاسخ به سؤال نخست باید گفت به نظر می‌رسد مدلول مفهومی متافیزیکی باشد، مفهومی که هست تا دال را در فرایند دلالت به آرامش برساند. دال بدون تصور مدلول رهاست؛ فاعلی است که میل به فعلش ارضا نشده است و همیشه انرژی فاعلی خود را داراست، مدلول لازم است تا در حکم مفعول این انرژی فاعلی را در کنش دلالت تخلیه کند و به آرامش برساند. از همین روست که نظام زبان از دید سوسور نظامی همزمانی و بسته است، بعد زمان ندارد و دال‌ها در آن در هر برش زمان مدلولی را ثابت و قطعی با خود حمل می‌کنند و در تقابلی همزمانی با دیگر نشانه‌های زبانی در کلیت نظام زبان معنا (ارزش) می‌یابند. دال به مدلول دلالت ایجابی دارد و کلیتی تفکیک ناپذیر به نام نشانه را می‌سازد که در یک نظام همزمان بسته در تقابل با دیگر نشانه‌های زبان ارزش می‌یابد، و این کلیت ذهنی و انتزاعی است و پیوسته در برش همزمانی در تعادل و ایستایی قرار دارد. این تعادل ناشی از عملکرد مهارکننده‌ی دلالت (دال به مدلول) در نظام فکری سوسور است. در بحث دلالت از دیدگاه دریدا به این موضوع بازخواهیم گشت.

اما پرسش دوم؛ چه رابطه‌ای بین این نظام و جهان وجود دارد. سوسور در باره‌ی رابطه‌ی بین اندیشه و زبان می‌نویسد "نقش ویژه‌ی زبان در برابر اندیشه، آفرینش ابزاری آوایی و مادی برای بیان اندیشه‌ها نیست، بلکه ایجاد واسطه‌ای میان اندیشه و آواست، در شرایطی که همبستگی میان آنها الزاما به مرزبندی متقابل واحدها بینجامد. اندیشه که ماهیتا آشفته و بی‌نظم است، تنها در فرایند تجزیه‌ی خود، به بیانی دقیق دست می‌یابد. بنابراین در زبان نه اندیشه‌ها صورت مادی می‌یابند و نه آواها به مفاهیم ذهنی تبدیل می‌شوند. . . هر اصطلاح زبان، یک جزء یا یک articulus است، که در آن اندیشه‌ای در قالب آوا تثبیت می‌گردد و یک آوا نشانه‌ی اندیشه‌ای می‌شود" (سوسور 1378: 162). همان طور که از این نقل قول برمی‌آید سوسور به چیزی به نام اندیشه خارج از زبان معتقد نیست. او از سطح نامشخص اندیشه‌های در هم تنیده و از سطح مبهم و نامعین آواها به مثابه‌ی دو توده‌ی بی‌شکل و ماهیتا آشفته و بی‌نظم سخن می‌گوید و زبان را نظم دهنده و شکل دهنده‌ی به رابطه‌ی بین اندیشه و آوا می‌داند.

زبان در نزد سوسور نظامی است صوری که امکان بیان را فراهم می‌کند؛ و همان طور که گفته شد اندیشه مفهومی از پیش موجود و شفاف است که زبان ابزار بیان آن باشد. بدون زبان این هر دو (قلمرو اندیشه و آوا) آشفته، بی‌نظم و بیان ناپذیرند. نظام زبان از طریق دلالت و ارزش (که قبلا شرح داده شد) امکان شکل دادن به توده‌های بی‌شکل اندیشه و آوا را فراهم می‌کند. اندیشه بیان شدنی می‌شود و آوا دلالت‌گر.

همین رابطه از سویی دیگر با جهان مادی برقرار است. جهان مادی بیرون از زبان به خودی خود آشفته و بی‌نظم است. این جهان نیست که به زبان شکل می‌دهد، چرا

که جهان بی‌نظم‌تر از آن است که به نظامی منظم و دلالت‌گر شکل دهد. این نظام زبان است (به شرحی که رفت) که امکان طبقه‌بندی و شناخت جهان و سخن گفتن از آن را فراهم می‌کند. اجازه بدهید به مثالی از خود سوسور متوسل شویم. سوسور می‌نویسد "می‌توان دو قطار سریع‌السیر «ژنو-پاریس 8/45 شب» را نمونه آورد که با فاصله‌ی 24 ساعت حرکت می‌کنند. برای ما این دو، همان «قطار سریع‌السیر» اند، حتی اگر احتمالاً لوکوموتیو، واگن‌ها و کارکنان این دو قطار کاملاً متفاوت باشند. . . آن‌چه قطار سریع‌السیر را شکل می‌دهد عبارت است از ساعت حرکت، مقصد و به طور کلی تمامی شرایطی که این قطار را از قطارهای سریع‌السیر دیگر متمایز می‌کند" (سوسور 1378: 157). به عبارت دیگر «قطار سریع‌السیر ژنو-پاریس 8/45 شب» از طریق تمایزی که با سایر قطارها دارد، یعنی جایگاه افتراقی آن در نظام کلی قطارها، ارزش و معنی پیدا می‌کند و ارزش مفهومی آن وابسته به مصداق، یعنی به قطار مشخص با مجموعه‌ی کارکنان و مسافران مشخصی که امشب یا هر شب دیگری از پاریس به سوی ژنو می‌رود نیست. سوسور مثال دیگری نیز از شطرنج می‌آورد که موید این واقعیت است که نشانه‌ها ارزش خود را به شکلی افتراقی از یک نظام انتزاعی صوری می‌گیرند و رابطه‌ای بین این ارزش و مصداق بیرونی آن نشانه نیست. سوسور می‌نویسد "مقایسه‌ای دیگر با بازی شطرنج مسئله را روشن خواهد کرد. مهره‌ی «اسب» را در نظر بگیریم، آیا این مهره به تنهایی عنصری در بازی است؟ مسلماً نه، زیرا صرفاً در جوهر مادی خود و خارج از خانه‌های شطرنج و سایر شرایط بازی، برای شطرنج‌باز نمودار چیزی نیست و تنها زمانی به عنصر واقعی و ملموس بازی مبدل می‌شود که ارزش خود را در برگیرد و در جلد آن فرو رود. فرض کنیم که در جریان یک دور بازی، این مهره بشکند یا

گم شود؛ آیا می‌توان مهره‌ی معادل دیگری را جانشین ساخت؟ مسلماً آری؛ نه تنها یک مهره‌ی اسب دیگر بلکه حتی هر چیزی را که کوچکترین شباهتی با مهره‌ی اصلی ندارد، می‌تواند همچون عنصری «همانند» به کار رود، به شرط آنکه ارزش مهره‌ی اسب به آن نسبت داده شود" (سوسور 1378: 159) [تاکیدها از من است]. همه چیز به کفایت گویاست. از یک حبه‌ی قند می‌توان به جای یک مهره‌ی اسب گم شده استفاده کرد، زیرا این واقعیت مادی جهان خارج نیست که به یک مهره‌ی شطرنج ارزش می‌دهد بلکه این نظام شطرنج به مثابه‌ی یک بازی است که به آن جایگاه که حال مثلاً با یک حبه‌ی قند پر شده است، در تقابل با دیگر جایگاه‌های آن نظام، ارزش اسب بازی را می‌دهد. جهان مادی آشفته و نامنظم است. هزاران یا شاید میلیون‌ها مهره‌ی اسب در دنیا وجود دارد که هم به لحاظ شکل و هم جنس با هم متفاوتند ولی همه در نظام بازی شطرنج یک نقش بازی می‌کنند، نقشی که در غیاب آنها یک حبه‌ی قند هم ممکن است بازی کند. رابطه‌ی بین نشانه‌های زبانی و مصادیق جهان خارج نیز از همین نوع است. نشانه‌های زبانی ارزش خود را از نظام زبان دریافت می‌کنند و نه از واقعیت جهان خارج.

هارلند می‌نویسد "از همان آغاز منطقیون ذره گرا (اتمیست) و منطقیون اثبات‌گرا (پوزیتیویست) در پی مصداق یا *Bedeutung* کلمه بودند. بدون مصداق‌ها زبان بی‌معنی تلقی می‌شد. کل تدبیر اینان عبارت بود از نادیده گرفتن *sinn* یا مدلول و ایجاد رابطه‌ی مستقیم بین دال و آن چیز عینی بخصوص که به آن ارجاع می‌شود" (هارلند 1380: 29-30). و در ادامه متذکر می‌شود که این گروه از فلاسفه‌ی زبان اسم خاص را آشکارترین حالت ارتباط مستقیم بین دال و مدلول (مصداق!) می‌دانستند زیرا اسامی خاص به واسطه‌ی مفهومی عمل نمی‌کنند بلکه به چیزی

خاص و عینی اشاره دارند. یعنی از دید اینان اسامی خاص زبان در آرمانی‌ترین حالت بود زیرا دلالت از قید رابطه‌ی ذهنی بین دال و مدلول رها و آرمان ارجاع به مصداق تحقق پیدا می‌کرد. برتراند راسل، به همین قیاس معتقد بود که واژه‌ای چون «دریانورد» می‌تواند دست کم در سطح نظری به همه‌ی نام‌های خاص کسانی که دریانورد بوده‌اند و یا دریانوردند بسط یابد و به این ترتیب زبان به آرمان تقلیل به ارجاع مصداقی نزدیک شود و "در واقع مقوله‌ای کلی از معانی ادراکی را می‌توان و باید به عنوان انباشت اشارات خاص بدون معنای ادراکی بازنوشت" (هارلند 1380: 30). هارلند به درستی اشاره می‌کند که "در مورد شیوه‌ی کلی نادیده گرفتن مدلول‌ها و ایجاد پیوند مستقیم بین دال‌ها و مصداق‌ها، باید گفت این شیوه فقط در صورتی پذیرفتنی است که زبان را گفتار (پارول) بدانیم. فقط وقتی زبان به واقع بر زبان جاری می‌شود کلمه‌ی سگ می‌تواند بر این سگ یا آن سگ یا هر سگی اشاره داشته باشد [فقط اشاره داشته باشد یا ارجاع کند، زیرا کلمه‌ی سگ در زبان (لانگ) ارزش خود را از تقابل با کلمات دیگر به دست آورده است و نه از ارجاع به یک واقعیت بیرونی؛ حتی در گفتار هم ممکن است شما بی آن که هیچ سگی در پیرامون وجود داشته باشد و عمل ارجاع به مصداق صورت گیرد از سگ سخن بیاورید] اما مفهوم سوسوری لانگ (نظام زبان) قلمرویی یک‌پارچه را ایجاد می‌کند که کلمات در آن هنوز شروه به اشاره کردن (ارجاع) به چیزی نکرده‌اند. در زبان کلمه‌ی سگ چیزی بیش از وجود بالقوه و امکان وجود سگ نیست" (ص 32). به عبارت دیگر اگر بنا بود نشانه‌های زبانی به طریقی مصداقی معنا پیدا کنند، زبان فرومی‌ریخت زیرا نشانه‌ها باید قائم به خود عمل می‌کردند و نه در نظام و در نتیجه اگر در اشاره به سگی گفته می‌شد این سگ است، و کلمه‌ی سگ از این بابت

ارزش (معنا) پیدا می‌کرد، آنگاه به محض برخورد با سگی دیگر در جهان باید پرسیده می‌شد این چیست، زیرا چیزها در عالم در بی‌نظمی و آشوبند و هیچ همسانی در بین آنها برقرار نیست. متقابلاً این زبان است که امکان طبقه‌بندی چیزهای جهان را در مقوله‌هایی به وجود می‌آورد و جهان را شناختنی می‌کند.

بنابراین در نظام فکری سوسور یک فاصله به وضوح برجسته می‌شود، فاصله‌ی بین زبان به مثابه‌ی نظامی بازنمودی و واقعیت مصداقی جهان، بین واژه‌ها و چیزها. شکافی که پرنشاندنی است زیرا ارزش یا معنای نشانه‌های زبانی نه از طریق ارجاع به جهان بلکه از طریق نظامی از روابط و تمایزها تعیین می‌شود. بر اساس دیدگاه سوسور دانش ما از چیزها توسط نظامی قراردادی (لانگ) سازمان می‌یابد، نظامی قراردادی که خود به تنهایی ما را قادر می‌کند جریان بی‌نظم و آشفته‌ی تجربه را طبقه‌بندی کنیم و سازمان دهیم. این شکاف و فاصله‌ی بین زبان و جهان نخستین گام در جهت نفی باور به حقیقت تجربی ناب رمزگردانی نشده‌ی غیرزبانی است. اما سوسور کماکان یک مابه‌ازای ذهنی برای حقیقت مصداقی جهان را حفظ کرده است؛ مفهوم مدلول که بعدها توسط دریدا به بوته‌ی نقد کشیده می‌شود و این آخرین بندهای متصل‌کننده‌ی انسان به نوعی معنای تعیین‌پذیر (هر چند ذهنی) گسسته می‌شود.

گمان می‌کنم بحث فوق‌تکلیف مسئله‌ی رابطه‌ی بین زبان و جهان در دیدگاه سوسور را روشن کرده باشد.

این بحث را با ذکر نکته‌ای درباره‌ی رابطه‌ی بین ساختار و انسان به پایان می‌رسانم. دیدگاه ساختگرایان از جمله سوسور (در نقطه‌ی مقابل دیدگاه پدیدارشناسان) دیدگاهی غیراومانستی است. یعنی همان‌طور که از بحث‌های فوق دریافت می‌شود

انسان‌ها نیستند که به نظام زبان معنا می‌دهند؛ نظام ساختاری زبان بیرون از ذهنیت فرد فرد انسان و به مثابه‌ی یک هستی بیرونی انتزاعی و اجتماعی به نشانه‌های زبانی معنا می‌دهد. انسان‌ها قادرند امکانات این نظام را متناسب با نیازهای ارتباطی‌اشان فعالانه به کار ببرند (پارول). می‌بینیم در الگوی دلالت و ارزش از دید سوسور جایی برای سوژه‌ی انسانی وجود ندارد.

3- پیرس و فرایند نشانگی (semiosis)

اشاره به دیدگاه‌های پیرس از این جهت اهمیت دارد که به نظر می‌رسد دریدا از دیدگاه‌های او متأثر بوده است. به همین منظور ابتدا اشاره‌ی بسیار کوتاهی می‌کنیم به آن بخش از نظرات پیرس که مورد توجه دریدا قرار گرفته است، یعنی فرایند نشانگی، و سپس دیدگاه‌های دریدا را در مورد دلالت با توجه به اشارات خود او به نظرات سوسور و پیرس پی خواهیم گرفت.

از دید پیرس نشانه دارای الگویی سه وجهی است: نمود (representamen) [صورتی که نشانه به خود می‌گیرد]؛ تفسیر (interpretant) [معنایی که از نشانه حاصل می‌شود]؛ و موضوع (object) [که نشانه به آن ارجاع می‌دهد]. ناگفته پیداست که موضوع یا ابژه الزاماً یک هستی فیزیکی در جهان خارج نیست. ذکر این نکته نیز ضروری است که در الگوی سوسوری ابژه جایی ندارد؛ زبان نظامی از نشانه‌هاست که در تمایز با یکدیگرند و ارزش خود را از همین رابطه‌ی افتراقی می‌گیرند. سوسور، همان‌طور که گفته شد، با ارائه‌ی چنین تعریفی از زبان، آن را به کلی از جهان مصداقی جدا کرده و دلالت‌های زبانی را محصول بازی‌ای صوری در درون نظامی صوری از نشانه‌ها که انتزاعی است و پیشین می‌داند. دوباره بر این

مطلب تاکید کردیم تا یکی از تفاوت‌های اساسی بین نظام دوتایی سوسور و نظام سه وجهی پیرس را نشان دهیم. نظام زبان آن گونه که سوسور به تصویر می‌کشد یک نظام بسته‌ی همزمانی است، نشانگی، آن گونه که پیرس شرح می‌دهد یک جریان پویای در حرکت است. پیرس می‌نویسد: "نشانه . . . [در شکل نمود] چیزی است که از جهتی یا برحسب ظرفیت خود به جای چیز دیگری می‌نشیند. کسی را مخاطب قرار می‌دهد، یعنی، در ذهن آن شخص نشانه‌ای برابر یا شاید نشانه‌ای بسط یافته‌تر به وجود می‌آورد. آن نشانه‌ای را که نمود در ذهن مخاطب می‌آفریند، تفسیر نشانه‌ی نخست نامیده‌ام. نشانه به جای چیزی قرار می‌گیرد، که همان موضوع یا ابژه‌ی نشانه باشد. نشانه از همه‌ی جهات به جای موضوع یا ابژه‌اش نمی‌نشیند، بلکه در ارجاع به نوعی ایده که من گاهی زمینه‌ی (ground) نمود نامیده‌ام، جانشین ابژه می‌شود." (پیرس، مجموعه‌ی آثار جلد دوم، ص 228؛ نقل شده در چندلر 2003: 32-33). همین ویژگی ناتمامی و تداومی فرایند نشانگی است که توجه دریدا را به خود جلب می‌کند. معنای نشانه این‌جا ناتمام می‌ماند و در زنجیره‌ای تداوم می‌یابد. تفسیری که در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد (یادآوری می‌کنم که در نظریه‌ی سوسور که نظریه‌ای ساختگرا و در نتیجه غیر انسانگرایانه است، به صراحت گوینده یا مخاطب جایی ندارد، و دلالت و ارزش محصول کارکردهای یک نظام هستند) خود دوباره نشانه‌ای است، پس می‌تواند مجدداً در چرخه‌ی نشانگی قرار بگیرد و این فرایندی است که ظاهراً پایانی بر آن متصور نیست. حتی وقتی پیرس می‌نویسد: ". . . یا شاید نشانه‌ای بسط یافته‌تر. . ." سخن از فرایندی می‌گوید که به گونه‌ای فقدان قطعیت جریان می‌یابد و افق‌های خود را بسط می‌دهد و از این جهت در تقابل با دلالت آن گونه که سوسور گفته است و شرح آن رفت قرار می‌گیرد؛ یعنی دلالت

دال به مدلول و آرامش و سکون حرکت داللتگرانه. پیرس در ادامه‌ی همان بحث می‌افزاید "معنای بازنمود هیچ نیست مگر بازنمودی دیگر" (پیرس، ج 2: ص 228). ویرث (Wirth) در شرح این موقعیت می‌نویسد "دلیل آن که نشانگی «مجموعه‌ی بی‌پایانی از بازنمودها» (پیرس، ج 1، ص 339) تلقی می‌شود این است که مجموعه‌ی تفسیرهای متوالی نباید به پایانی برسند؛ در غیر این صورت (یعنی اگر به پایانی برسند)، نشانه «ناکارآمد خواهد شد» (پیرس، ج 2، ص 303) [یادآوری می‌کنم بحثی را که در مورد سوسور مطرح شد در باب ناکارآمدی نشانه اگر به مصداق دلالت می‌کرد]. به این ترتیب، نشانگی فرایندی است که طی آن نشانه «چیزی دیگری (تفسیر خود) را تعیین می‌کند تا به موضوعی (ابژه‌ای) ارجاع دهد، که خود به همان طریق به آن (ابژه‌اش) ارجاع می‌دهد، این تفسیر به نوبه‌ی خود نشانه‌ای می‌شود، و تا بی‌نهایت این روال ادامه می‌یابد» (پیرس، ج 2، ص 303) (ویرث 2003، 37). به نظر می‌رسد به تصویر کم و بیش روشنی از آن جنبه از مباحث پیرس که مورد توجه دریدا قرار گرفته است دست یافته‌ایم. ناگفته نماند که بحث‌های جالبی در این زمینه توسط اکو و همچنین ویرث مطرح شده است که خارج از حوصله‌ی این مقاله است. حال اجازه بدهید به طور مشخص به دریدا و دیدگاه‌های او در باب دلالت و آنچه درباره‌ی سوسور و پیرس می‌گویید بپردازیم.

4- دریدا و دلالت

دریدا در فصل دوم کتاب در باب گراماتولوژی (1977: 73-27) پس از بحث درباره‌ی سوسور و نقد موضع او در باب رابطه‌ی بین گفتار و نوشتار و وحدت بین دال و مدلول که شرح آن تا حدی خارج از حوصله‌ی این مقاله است، توجه ویژه‌ی

خود به پیرس را بیان می کند و با آوردن نقل قول زیر از پیرس بحث خود در این زمینه را به شرحی که خواهد آمد ادامه می دهد:

علم نشانه‌شناسی سه شاخه دارد. اولی را دانز اسکاتس (Duns Scotus) *grammatica speculative* نامیده است که ما آن را دستور ناب می‌نامیم. ... شاخه‌ی دوم منطق به معنی واقعی کلمه است. ... و شاخه‌ی سوم را به تقلید از روش کانت در حفظ تداعی‌های قدیمی واژه‌ها در یافتن نامی برای مفاهیم جدید، بلاغت ناب می‌نامم. کار این شاخه از نشانه‌شناسی تحقیق در قوانینی است که به موجب آنها در هر عقل علمی (scientific intelligence) نشانه‌ای به نشانه‌ای دیگر زندگی می‌بخشد و بخصوص اندیشه‌ای اندیشه‌ای دیگر را موجب می‌شود. [پیرس] (نق قول را نگارنده کوتاه کرده است).

در ابتدای مطلب و در بحث درباره‌ی دیدگاه‌های سوسور گفتیم که در ارتباط با نشانه در هر نظام نشانه‌ای (برای مثال زبان) دو رابطه مطرح است. یکم رابطه‌ی درون نشانه بین دال و مدلول که سوسور آن را دلالت می‌نامد، و همان طور که بحث شد رابطه‌ای ایجابی به نظر می‌رسد و به دال که تصویری صوتی محسوب می‌شود معنا می‌بخشد، یعنی این تصور صوتی را ویژگی‌ای زبانی می‌بخشد و آن را از هر صوت یا الگوی صوتی دیگری که دلالت به مدلولی نمی‌کند متمایز می‌کند. از طرف دیگر از رابطه‌ی افتراقی بین نشانه‌ها سخن گفتیم که به نشانه‌ی زبانی در درون نظام زبان ارزش می‌بخشد. گفتیم که سوسور گام محکمی در قطع ارتباط دلالتی زبان با مصادیق جهان خارج برداشت و زبان را در حکم یک نظام صوتی خود بسنده به تصویر کشید اما کماکان مفهوم

متافیزیکی مدلول را حفظ کرد تا بتواند به یک نظام همزمان ایستایی لازم را ببخشد. بحث دریدا با توسل به مباحثی که پیرس مطرح کرده است از همین جایی که سوسور تمام می‌کند آغاز می‌شود. یعنی سوسور پیوند تجربه‌گرایانه و پوزیتیویستی بین زبان و جهان مصداقی را گسست؛ و دریدا پیوند متافیزیکی بین دال و مدلول که از نظر او وهمی حضوری بیش نیست را می‌گسلد تا دال‌ها انرژی دلالی بی‌پایان خود را پیوسته پویا و فعال داشته باشند و هرگز در یک نظام همزمان به ایستایی نرسند. درست همین‌جاست که دریدا نشاط خود از پیرس و بحث او در باب تولد نشانه‌ای از نشانه‌ای دیگر تا بی‌نهایت را نمی‌تواند پنهان کند.

او در ادامه‌ی نقل قول فوق از پیرس می‌نویسد که "پیرس در آنچه من ساختارشکنی از مدلول متعالی نامیده‌ام بسیار فراتر می‌رود؛ مدلولی که بناست هر از چند گاهی پایانی اطمینان بخش بنهد بر دلالت نشانه‌ای به نشانه‌ای دیگر" (همانجا). و سپس یادآور می‌شود که کلام محوری و متافیزیک حضور را میل مبرم، قدرتمند، نظام‌مند، و مهارناپذیر به چنین مدلولی می‌داند. حال با توجه به این واقعیت که پیرس عدم تعیین ارجاع را معیاری می‌داند که به ما امکان می‌دهد به این تشخیص برسیم که بی‌تردید با نظامی از نشانه‌ها سر و کار داریم، دریدا پدیدارشناسی پیرسی را در تقابل با پدیدارشناسی هوسرلی قرار می‌دهد. بر اساس اینکه عدم تعیین ارجاع معیار عملکرد نظامی از نشانه‌هاست، به موجب پدیدارشناسی پیرسی می‌توان به این نتیجه رسید که شیء فی نفسه خود^۱ نشانه است؛ و وقتی نشانه باشد برای آن که به معیار نشانه بودن پاسخ دهد باید به نشانه‌ی دیگری ارجاع دهد الی بی‌نهایت. دریدا می‌نویسد "آنچه حرکت دلالت را به راه می‌اندازد همان است که قطع آن را ناممکن می‌کند" (همانجا). و دریدا معتقد است این موضعی است که هوسرل نمی‌پذیرد زیرا پدیدارشناسی او "در «اصل اصولش»

ریشه‌ای‌ترین و مهم‌ترین اعاده‌ی متافیزیک حضور است (همانجا). و سپس اشاره می‌کند که تفاوت بین پدیدارشناسی هوسرلی و پیرسی بسیار بنیادی است زیرا به مفهوم نشانه و تجلی حضور، به روابط بین بازنمایی و ارائه‌ی اولیه و اصیل شیء فی‌نفسه (حقیقت) مربوط می‌شود (همانجا). در نظام فکری پیرسی شیء فی‌نفسه خود نشانه است و در چرخه‌ی بی‌پایان دلالت می‌افتد، در حالیکه در نظام فکری هوسرلی شیء فی‌نفسه عین حضور و اصل حقیقت است. در یکی (خوانش دریدا از پیرس) نظامی نشانه‌ای پیوسته از نشانه‌ای به نشانه‌ای در حرکت است و حقیقت را به تعویق می‌اندازد و تمایز نشانه‌ها با تعویق اصل همراه است زیرا که این به اصطلاح "اصل" خود نشانه‌ای است؛ و در دیگری (هوسرل) اصل رهایی از شر نظام بازنمودی و رسیدن به خود حقیقت حضوری است. دریدا می‌نویسد "از این جهت پیرس به مبدع پدیدارشناسی واژه (word phenomenology) نزدیک است: لامبرت در واقع پیشنهاد کرده است که «نظریه‌ی چیزها را به نظریه‌ی نشانه‌ها تقلیل تقلیل دهیم». بر اساس پدیدارشناسی پیرسی نفس تجلی (manifestation) حضوری را آشکار نمی‌کند، بلکه نشانه‌ای می‌سازد. . . این به اصطلاح شیء فی‌نفسه همیشه از قبل بازنمودی (representamen) است که در برابر ساده‌انگاری گواه شهودی (intuitive evidence) پنهان مانده است. این بازنمود فقط با برانگیختن یک تفسیر (interpretant) عمل خواهد کرد و آن تفسیر نیز به نوبه‌ی خود نشانه‌ای خواهد بود و این روال تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. هویت مدلول پیوسته خود را پنهان می‌کند و همیشه در حرکت است" (همانجا). این برداشت از مدلولی که پیوسته پنهان می‌شود و همیشه در حرکت است دریدا را به طرح مفهوم Difference (تمایز و تعویق) و انتشار (dissemination) هدایت می‌کند. بر این اساس مدلول پیوسته به تعویق می‌افتد و بازنموده (represented) همیشه از قبل

بازنمون (representamen) است. هر چند بحث دریدا در فصل دوم کتاب مذکور کماکان ادامه می‌یابد اما به نظر می‌رسد با گفته‌ی زیر این بخش از بحث به نوعی جمع بندی شده است. دریدا می‌نویسد "می‌توان غیاب مدلول متعالی را بازی، نامحدودی بازی دانست که در واقع یعنی تخریب انتوتئولوژی (ontotheology) و متافیزیک حضور" (همانجا).

5- جمع بندی

مروری داشتیم بر نظرات سوسور. سپس پیرس و وجه افتراق او از سوسور را شناختیم و سرانجام به بررسی اجمالی نظرات دریدا و تاثیرات او از پیرس پرداختیم. به بیان دیگر می‌توان گفت سوسور زبان را از جهان مصداقی جدا کرد و ما را در نظامی به کلی صوری از دلالت‌ها و ارزش‌های افتراقی وارد کرد، مدلول را حفظ کرد ولی زمینه‌ی وداع همیشگی با هر نوع نظریه‌ی نامگذاری و شیوه‌های پوزیتیویستی را فراهم کرد هرچند کماکان گرفتار مفهوم متافیزیکی مدلولی حاضر و قطعیت بخش باقی ماند. دریدا با ستایش نظرات پیرس در باب دلالت بی‌پایان نشانه‌ها بر یکدیگر، زمینه‌ی جدایی دال همیشه دالتگر (و به همین دلیل دارای ویژگی دال) را از مدلول همیشه به تعویق افتاده و در نتیجه پیوسته غایب فراهم کرد. شاید بتوان گفت در یکی از وجوه بحث سوسور، یعنی ارزش افتراقی نشانه‌ها زمینه‌ی این بحث دریدا فراهم شده بود. به عبارتی پساساختگرایان و به طور مشخص دریدا ساختگرایی را به غایت‌های خود هدایت کرد. ساختگرایی از قبل بذر پساساختگرایی را افشانده بود. سوسور با طرح جدایی زبان از جهان مصداقی و ارزش افتراقی نشانه‌ها راهی را تا میانه رفته بود که دریدا با توسل به پدیدارشناسی هوسرلی آن را به غایت‌هایش رساند.



کتابنامه:

Chandler, Daniel (2003) *Semiotics, the Basics*. London and New York: Routledge

Derrida, Jacques (1977) *Of Grammatology*. Trans. Gayatri Chakravorty Spivak. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Peirce, Charles Sanders (1931-58) *Collected Writings* (8 vols.) (ed. Charles hartshorne, Paul Weiss and Arthur W. Burks). Cambridge: Harvard University Press.

Saussure, Ferdinand de (1916/1983) *Course in General Linguistics*. Trans. Roy Harris). London: Duckworth.

Tobin, Yishai (1990) *Semiotics and Linguistics*. London and New York: Longman

Wirth, Uwe (2003) "Derrida and Peirce on indeterminacy, Iteration, and Replication" in *Semiotica* 143- 1/4 (2003), pp. 35-44.

سجودی، فرزانه (1382) نشانه‌شناسی کاربردی. تهران: نشر قصه.

سوسور، فردینان دو دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی. ترجمه‌ی کورش صفوی (1378).

تهران: نشر هرمس.



هارلند، ریچارد ابرساختگرایی: فلسفه‌ی ساختگرایی و پساساختگرایی. ترجمه‌ی فرزانه سجودی (1380). تهران: انتشارات حوزه‌ی هنری.